

در اوستا یم پسر ویونگهونت^۱ یعنی همان یم پسر ویوسونت ودا بزرگترین پادشاه و پهلوان و همانند فریدون است که نامش در بسیاری از قسمت‌های این کتاب آمده است.

در گائاه‌ها که قدیمترین قسمت‌های اوستا و بنا بر تحقیق بسیاری از محققان اثر شخص زرتشت است نام جمشید یکبار در یسنای ۳۲ فقره^۸ آمده و در آن جمشید چون یکی از گنهکاران یاد شده است. ترجمه این فقره با پیروی از تفسیر پهلوی آن چنین است: «یکی از این گنهکاران یم پسر ویونگهونت است که نخستین بار با دمیان خوردن گوشت حیوانات را آموخت».

در یسنای ۹ معروف به هوم یشت فقرات ۳ و ۴ و ۵ نام جمشید آمده است، در این فقرات زردشت از هوم^۱ پرسید نخستین کسی که ترا از میان آدمیان آماده ساخت کیست و چه پاداشی یافت؟ هوم در پاسخ گفت که این ونگهونت است و پاداشی که باو داده شد آوردن پسر یست بنام «یم خشت»^۲ صاحب گله خوب - با شکوهترین کسی که بر زمین پدیدار شد - کسی که نگاه او چون نگریستن خورشید بود - کسی که در دوره شاهیش آدمیان و جانوران از مرگ فارغ و آب و گیاه از خشکی برکنار و خوردنیها از کمی و کاستی دور بودند - هنگام پادشاهی یمه دلیر از سرما و گرماویری و مرگ و آزی که آفریده دیو است اثر نبود - در عهد یم پسر ویونگهونت پدر و پسر هر دو ان چون جوان پانزده ساله بنظر می‌آمدند.

در یشت پنجم یعنی آبان یشت (فقره ۲۵-۲۷) چنین آمده است که یم خشت^۳ صاحب گله‌های خوب برای اردویسورانهیت (ناهید) بر فراز کوه بلند هو کئیریه^۴

Yima Xshaêta - ۳

Haoma - ۲

Vivanghavant - ۱

۴ - هو کئیریه Hukairya از بلندترین قلل کوه البرز است. رجوع کنید به یشتها تألیف آفای پوردادود

صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از و چنین خواست که مرا بشاهنشاهی مطلق همه کشورها برسان و بردیوان و آدمیان و جادوان و جباران و کلویان و کریانان چیرگی ده و نیروی آنم بخش که از دیوان مال و سود و فراوانی و رمه و خشنودی و شکوه را برگیرم.

دریشت ۹ یعنی گوش یشت یا درواسپ یشت فقرات ۸ - ۱۱ چنین آمده است که بیم خشت صاحب گله‌های خوب بر فراز کوه هو کئیریه صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای « درواسپ » قربانی کرد و از و چنین خواست که مرا یاری ده تا برای آفریدگان مزدا گله‌های فراوان و فربهی مهیا کنم و آفریدگان مزدرا را حیاتی فارغ از رنج زوال بخشم و هزار سال تمام از آنان باد گرم و باد سرد را دور سازم.

در یشت ۱۳ (فروردین یشت) هنگام ستایش فروشی‌های پیا کدینان و بزرگان یکجا از فروشی بیم پسرو یونگهونت با صفات پاک، زورمند، صاحب گله‌های خوب نامی آمده و از آن برای رفع تهیدستی و خشکسالی و ویرانی و زوال استعانت شده است (فقره ۱۳۰).

دریشت ۱۵ (رام یشت) بیم خشت صاحب گله‌های خوب بر فراز کوه بلند هو کئیریه روی تختی از زر و بالشی زربفت و با برسم گسترده و کف دست گشاده « ویو » را ستوده از و چنین خواست که مرا یاری ده تا در میان آدمیان از همه فرهمند تر باشم و نگاهم چون نگریستن خورشید باشد و هنگام سلطنت خود جانواران و آدمیان را بمرگ کنم و گیاه و آب را از خشکی بر کنار دارم و خوردنیها را زوال ناپذیر سازم ... (فقرات ۱۵ - ۱۷)

دریشت ۱۷ (ارت یشت یا اشی یشت) بیم خشت صاحب گله‌های خوب از « اشی و نگوهی » تقاضای یاری کرده است تا آفریدگان مزدرا را حیاتی فارغ از زوال بخشد و آنانرا از گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و باد گرم و باد سرد تا هزار سال دور دارد

(فقرات ۲۸ - ۳۱) .

دریشت ۱۹ (زامیادیشث) که در آن فر کیانی ستایش میشود نام جمیشد با تفصیل
بیشتری آمده (فقرات ۳ - ۳۸) بدین ترتیب :

خره نیرومند و آفریدهٔ مزدا و کیانی و بساشکوه و کارمند و فعال و چست و برتر
از همهٔ آفریدگان را می ستاییم که دیر گاهی بایم خشث صاحب گله‌های خوب همراه
بود چنانکه او بر هفت کشور زمین و بر دیوان و آدمیان و جادوان و جباران و کویان و کریانان
پادشاهی کرد و از دیوان مال و سود فراوانی و گله و آسایش و شکوه را دور ساخت. هنگام
پادشاهی خورشید زوال ناپذیر و جانوران و آدمیان جاودانی و آب و گیاه خشک ناشدنی
بود. هنگام پادشاهی از سرها و گرما و پیری و مرگ و آزی که آفریدهٔ دیواست اثر نبود و این
تا هنگامی بود که او دروغ نگفت و اندیشهٔ خود را بسخنان نادرست و دور از راستی نگردانید .
اما از آن گاه که اندیشهٔ خود را بسخنان نادرست و دور از راستی متوجه ساخت خره
(فر) از وبهیات مرغی دوری گزید و چون بیم خشث دور شدن خره را دید با اندوهی
فراوان سرگردان می گشت و از ترس دشمنان در زیر زمین مخفی بود . نخستین خره
بیم خشث پسر ویونگهونت را بصورت مرغ وارغن اترك گفت . مهر صاحب چراگاه
های وسیع و گوشهای تیز، دارندهٔ هزار گونه چالاکی، آن خره را گرفت - چون
دومین خره بگریخت، خره از بیم خشث بگریخت، خره پسر ویونگهونت را بهیات
مرغ وارغن ترك گفت . ثراتئون (فریدون) پسر اثویه^۲ (ائقیان) از خاندان توانا آن
را بگرفت، چنانکه بیاری آن از همهٔ پیروزی مندان مگر زردشت، پیروز تر شد،

۱ - Vâreghna خاورشناسان در معنی کلمهٔ وارغن Vâreghna اختلاف دارند، بعضی مانند دارمستر
(زنداوستا ج ۲ ص ۵۶۶) آنرا زاغ و برخی دیگر مثلاً با تولومه آنرا عقاب (حاشیه ص ۵۱ از ج ۲ نمونه‌های نخستین
بشر و نخستین شاه تألیف کریستن سن) ترجمه کرده‌اند .

آنکسی که بر « اژی دهاک » (ضحاک) دارنده پوزه و سه سر و شش چشم و هزار گونه چالاکي، نیرومندترین، دروج دیو آسا، بدانندیش جاناوران، تباہکار، کسی که انگر می نیو او را چون قویترین دروجان بر ضد گیتی آفرید تا جهان راستی را نابود سازد، غلبه یافت. چون سومین خره گریخت، خره ازیم خشت گریخت، خره ییم پسر ویونگهوت را بشکل مرغ وارغن ترک گفت، کرساسپ^۱ (کرساسپ) دلیر آنرا گرفت چنانکه بنیروی رشادت مردانه خود زورمندترین زورمندان جهان مگر زردشت، شد.

در همین یشت (فقرات ۴۵ و ۴۶) در باب جدال « سپنت می نیو »^۲ و « انگر می نیو »^۳ (اهریمن) بر سر فرکیانی نیز نامی از جمشید و مخالفان او آمده است بدین سان که: اهریمن و سپنت می نیو برای گرفتن خورنه^۴ (فر) دیریاب با هم بجداں برخاستند و هریک پیکهای تندرو سوی اوفرستادنا، پیکهای سپنت مینیو، و هومنه^۵ (بهمن، منش نیک) و اش و هیشت^۶ (اردی بهشت) و آتر^۷ (آذر) پسر اهورمزدا بودند و پیکهای انگر مینیو، اک منه^۸ (منش زشت) و آئشم^۹ (دیو خشم) و دهاک^{۱۰} (ضحاک) و سپی تیور که ییم را با اره بدو نیم کرد.

در یشت ۲۳ (آفرین پیغامبر زردشت) نیز نامی از « ییم خشت » آمده و او چون شکوهمندان یاد شده است (فقره ۳).

در « وندیداد » از جمشید بیش از هر نسک دیگر اوستا سخن رفته و فر کرد دوم از این نسک تنها قسمتی است که بتامی وقف، بر جمشید شده و من عین آنرا ترجمه و نقل میکنم. ترجمه من از روی ترجمه بارتولومه^{۱۱} صورت گرفته است:

Angra- mainyu - ۳	Spenta mainyu - ۲	Kərəsāspa - ۱
Asha vahishta - ۶	Vohu-manah - ۵	Xvarənah - ۴
	Aka-manah - ۸	ātar - ۷
Bartholomae - ۱۱	Dahāka - ۱۰	Aēshma - ۹

۱- زردشت از اهورمزدا پرسید: ای اهورمزدا، ای پاکترین روح و آفریننده گیتی و ای مقدس، نخستین کسی از آدمیان که پیش از من با اوسخن گفتی کیست و نخستین باردین اهورایی و زردشتی را بکه آموختی؟ ۲- اهورمزدا گفت: ای زردشت پاک، بیمه زیبا، صاحب گله‌های خوب، نخستین کسی از آدمیان است که من که اهورمزدا هستم، پیش از تو یعنی زرتشت، با اوسخن گفتم و باودین اهورایی زردشتی را آموختم. ۳- آنگاه ای زردشت، بدو چنین گفتم: ای جم زیبا پسر ویونگهونت خود را برای آموختن و نگاه داشتن دین من مهیا کن. پس جم زیبا در پاسخ من گفت: من مهیای آموختن و نگاهداری دین نیستم ۴- سپس ای زرتوشر، من که اهورمزدا هستم بدو چنین گفتم: ای بیم اکنون که تو مهیای آموختن و نگاهداری دین من نیستی پس با باد کردن جهان من همت گمار و آنرا فزونی بخش و پشتیبانی و نگهبانی جهان مرا بپذیر. ۵- آنگاه جم زیبا بمن چنین پاسخ داد: آبادی جهان ترا بر عهده میگیرم و آنرا فزونی میدبخشم و پشتیبانی و نگهبانی آنرا می پذیرم اما نباید در دوران پادشاهی من نه باد سرد باشد و نه باد گرم، نه بیماری و نه مرگ ۶- سپس من که اهورمزدا هستم بدو دوا بزرادم، یکی انگشتری زرین و دیگری عصای سرتیز که بزر گرفته بود. ۷- و باین ترتیب بیم صاحب دویرو و قدرت گشت ۸، ۹- سیصد زمستان از دوره پادشاهی جمشید گذشت و زمین پراز چهار پایان کوچک و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان شد. پس من بیم را آگاد ساخته گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهونت، زمین پراز چهار پایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان شده است و دیگر چهار پایان خرد و بزرگ و آدمیان جایی ندارند. ۱۰- آنگاه بیم رو بجنوب بجانب روشنایی و بطرف راه خورشید رفت و زمین را با انگشتری زرین بحرکت آورده با عصای سرتیز خود آنرا سوراخ کرد و گفت: ای «سپنت ارمئی تی» عزیز، دراز و فراخ شو تا بتوانی چهار پایان خرد و بزرگ و آدمیان را بر خود جای دهی. ۱۱- و جم زمین را يك سیم بیش

۱ - Spenta - Armaiti اسپندارمه - امشاسپند نگاهبان زمین و دختر اهورمزدا.

از آنچه بود فراخ تر ساخت چنانکه چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایگاهی بنا بر میل خود یافتند و چنانکه میخواستند زندگی کردند : ۱۲ - ششصد زمستان از دوران پادشاهی جم گذشت و زمین از چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان پرگشت و دیگر چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایی نمیتوانستند یافت. ۱۳ - آنگاه من بیم را آگاه ساخته گفتم ای جم زیبا پس رویونگهونت، زمین از چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان پر شده و دیگر جایی برای چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان نیست. ۱۴ - سپس بیم بجانب روشنایی، رو بجنوب و بطرف راه خورشید پیش رفت و با انگشتری زرین خود زمین را بحرکت آورد و با عصای سرتیز خویش آنرا سوراخ کرد و گفت ای «سپنت ارمئی تی» عزیز دراز و فراخ شو تا بتوانی چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان را بر خود جای دهی. ۱۵ - و بیم زمین را دو سیم بیش از آنچه پیشتر بود فراخ کرد و چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایگاهی بنا بر میل خود یافتند و چنانکه میخواستند زندگی کردند. ۱۶ - نهصد زمستان از دوران پادشاهی بیم گذشت و زمین پر از چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان گشت و دیگر چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایی نمی توانستند یافت. ۱۷ - پس من بیم را آگاه ساخته گفتم ای جم زیبا پس رویونگهونت زمین از چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان پرگشت و دیگر چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان جایی نمیتوانند یافت. ۱۸ - آنگاه بیم بجانب روشنایی، رو بجنوب، بطرف راه آفتاب پیش رفت و با انگشتری زرین خود زمین را بحرکت آورد و با عصای سرتیز خویش آنرا سوراخ کرد و گفت ای «سپنت ارمئی تی» عزیز دراز و فراخ شو تا بتوانی چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان را بر خود جای دهی. ۱۹ - بیم زمین را یکبار بیش از آنچه بود فراخ کرد و چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایگاهی بنا بر میل خود یافتند و چنانکه میخواستند زندگی کردند.

۲۰- اهورمزداي خالق، آنکه نامش در « ائيرين واجه » گذرگاه رود دائی تيا مشهور است انجمنی آسمانی از یزتان بساخت . بیم خشت صاحب گله‌های خوب ، کسی که نامش در ائيرين واجه گذرگاه رود دائی تيا مشهور است انجمنی از بهترین مردمان بساخت ۲۱ - اهورمزداي خالق با یزتان مینوی در انجمنی که در ائيرين واجه گذرگاه رود دائی تيا برپا شد حاضر گشت ۲۲ - و اهورمزدا به بیم گفت : ای جم زیبا پسر ویونگهونت : بر کیتی زمستانهایی سخت خواهد رسید و با آنها سرما های شدید و ویران کننده‌یی همراه خواهد بود . بر جهان مادی زمستانی سخت خواهد رسید و نخست از بلندترین کوهها گرفته تا ژرفای دره رودخانه اردوی خواهد بارید^۴ ۲۳ - و تنهایك سیم از جانوران از میدان جانورانیکه در یابانهای وحشتناك و کوههای بلند و دره‌های رودخانه‌ها زندگی میکنند میتوانند گریخت ۲۴ - پیش از این زمستان، این کشور پر از چراگاهها بود اما در این زمستان از ریزش برف رودهای بزرگی که از آنها نمی‌توان گذشت در جایهایی که اکنون گوسفندان از آن میگذرند پدید می‌آید . ۲۵ - پس باغی (ور) که بلندی هر يك از چهارسویش يك چرتو^۵ باشد بساز و در آنجا نطفه های چهار پایان خرد و چهار پایان بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشهای سرخ سوزان را بیر . پس باغی که بلندی هر يك از چهارسویش يك چرتو باشد بساز تا جای آدمیان باشد و یکی دیگر که چهارسویش يك چرتو باشد بساز تا جایگاه چهارپایان باشد ۲۶ - در آنجا جویهایی ببلندی يك هاتر^۶ جاری ساز و چمنهایی بوجود آور . در آنجا همیشه میتوان خوردنیهایی برنگ زر که تمامی ندارد خورد . در آنجا خانها و ایوانها و حصاری بساز ۲۷ - نطفه مردان و زنانی را که بر روی

Aredvi - ۳

Dâitya - ۲

Airyana-Vaêdjah - ۱

۴ - در اینجا ترجمه‌ها مختلف است. مثلاً دار مستتر فقره اخیر را چنین ترجمه کرده است : در این زمستان‌ها دانه‌های بزرگ برف ببلندی يك اردوی Aredvi (ارش) بر بلندترین کوهها خواهد بارید. و ترجمه متن از بارتولومه Bartholomae است .

۵ - چرتو Tcharêtu مقیاس نامعلومی است و ظاهراً يك میدان اسب را می‌گفتند .

۸ - هاتر Hathra بنا بر شرح پهلوی نیمی از يك چرتو است .

زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباترند در آنجا بیاور. نطفه هر گونه حیوانی را که بر روی زمین از همه حیوانات بزرگتر و بهتر و زیباترند در آنجا بیاور ۲۸ - تخم هر گونه خوردنی را که بر روی زمین از همه لذیذتر و خوشبوترند در آنجا بیاور و از این نطفه‌ها و تخم‌ها از هر يك جفتی را در آنجا بگذار چنانکه در تمام مدت اقامت مردمان در « وَر » آنها تباه نگردند . ۲۹ - مردم گوز و دیوانه یا پیس دار و خمیدگان و کسانی که در آنها نشانی از « انگر می نیو » باشد و امثال اینها نباید در آنجا گرد آیند ۳۰ - در جلو میدان نه پل بساز و در میان آن شش پل و در عقب سه پل. در قسمت پیشین از این پلها هزار نطفه مردان و زنان بیاور و در قسمت میانین ششصد و در قسمت پسین سیصد. هر قسمتی از وَر را با انگشتری زرین خود نشانی بکنه و برای این وَر دری درخشان بگذار چنانکه بخودی خود درون آنرا روشن سازد . ۳۱ - بیم با خود گفت باغی را که اهورمزدا بمن فرمان داد چگونه بسازم؟ آنگاه اهورمزدا به بیم گفت: ای جم زیبا پسر ویونگهوت، خاک را با پای خود نرم و با دست خمیر (گل) کن ۳۲ - بیم بهمانگونه که اهورمزدا میخواست رفتار کرد. خاک را با پای خود نرم و با دست خود گل کرد... ۳۳ - آنگاه بیم وَر را که هر يك از چهار سوی آن يك چرتو بود برای جایگاه مردان و زنانی که بر روی زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباتر بودند ساخت. وَر را که بلندی هر يك از چهار سویش يك چرتو بود برای جایگاه چهارپایان ساخت . ۳۴ - در آنجا چوبهایی بدرازی يك هاتر جاری کرد، در آن چمنهایی ساخت، در آنجا اوخانها و ایوانها و حصاری ساخت . ۳۵ - در آنجا نطفه مردان و زنانی را که بر روی زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباترند گرد کرد . ۳۶ - در آنجا تخم هر گونه گیاهی را که بر روی زمین از همه بلندتر و خوشبوتر است گرد آورد . در آنجا تخم هر گونه خوردنی که بر روی زمین از همه لذیذتر و خوشبوتر است گرد آورد و از این نطفه‌ها و تخمها از هر يك جفتی در آنجا نهاد چنانکه در تمام مدت اقامت مردمان در وَر آنها تباه نگردند . ۳۷ - در آنجا از مردم گوز و دیوانه و پیس دار و خمیدگان و

کسانی که در آنها نشانی از «انگرمی نیو» باشد و جز اینها اثری نیست ۳۸ - در پیش میدان نه پل ساخت و درمیان آن شش پل و در دنبال سه پل . در قسمت پیشین از این پلها هزار نطفه مردان و زنان آورد و در قسمت میانه ششصد و در قسمت واپسین سیصد و هر قسمتی از ور را با انگشتری زرین خود نشانی گذاشت و برای آن دری درخشان تعبیه کرد چنانکه بخودی خود درون آنرا روشن میساخت . ۳۹ - زردشت پرسید که ای آفریننده گیتی ، ای پاك ، ای اهورمزداى پاك ، چه روشنیها در این ور که بیم ساخته است میدرخشد؟ ۴۰ - اهورمزدا گفت : روشنیهای طبیعی و روشنیهای ساختگی (مصنوعی) ؛ در تمام سال تنها یکبار ستارگان و ماه و خورشید در آنجا غروب میکنند ۴۱ - هر سال يك روز بنظر جلوه میکند و هرچهل سال یکبار از هر جفت انسان و همه حیوانات یکجفت بدنیا میآید یکی نر و دیگری ماده و این آدمیان بهترین صورتی در ور بیم زندگی میکنند .

در قسمتهای گذشته اوستا نام بیم چندین بار آمده بود . این قسمتها مانند سایر اجزاء کتاب بزرگ اوستا پهلوی ترجمه شده بود ولی اکنون از آنها هم اثری نیست و تنها قسمتهایی از آنها در بعضی از کتب دینی پهلوی مانند دینکرد (کتابهای هشتم و نهم) ترجمه شده است . در چهارمین فرگرد از سوتگرنسک^۱ چنین آمده بود^۲ که بیم (جم) چهار چیز را برانداخت و آنها : مستی - دوستی دروغی و بد - بد کیشی - خود پرستی بود ، وضحاك این عیبها را باز گرداند .

درفر کرد بیستم همین کتاب^۳ آمده است که بیم^۴ از جهان نیازمندی و پیریشانی - گرسنگی و تشنگی - پیری و مرگ - زاری و اشك - سرما و گرمای شدید که در آنها دیوان با آدمیان آمیخته شوند ، همه را برانداخت و نیز چنین آمده است که بیم برای آدمیان هرچه را خوب و دلپسند بود مهیا ساخت و می گویند که همه از او خشنود باشند .

۱ - Sūtgar - Nask

۲ - دینکرد کتاب ۹ فصل ۵

۴ - Yim

۳ - ایضاً دینکرد کتاب ۹ فصل ۲۱

در فرگرد نهم از « ورشتمانسرنسک »^۱ یم کسی است که بمردمان خوردن گوشت آموخته است و این یم پسر و یونگهان بمردمان چنین گفت : شما که انسانید گوشت حیوانات را که زیر دست شما شمرده میشوند بخورید زیرا از این طبقه زیر دست مقادیر فراوانی گوشت بدست میآورید ... خلاصه قسمت بسیار مهمی از اوستا هم در کتاب نهم دینکرد فصل ۶۲ یافته میشود که در آن نامی از جمشید آمده است .

در تفسیر پهلوی اوستا نیز بعضی اشارات در باب یم شت^۲ دیده میشود . در تفسیر فرگرد دوم و نداد که ترجمه آنرا نقل کرده ام چنین آمده است که یم اگر چه نگاهبانی دین اورمزد را ازو نپذیرفت اما مردی پاک دین و پاک بود و از خود میان مردمان نشانی باقی گذاشت . در همین تفسیر باز چنین آمده است که جم و کاوس هر دو فنا ناپذیر بوده و بر اثر خطای خود فنا پذیر شده اند .

تا کنون آنچه دیده ایم از اوستا یا تفسیرها و ترجمه های پهلوی اوستاست . در آثار پهلوی نیز از جمشید فراوان سخن رفته است و چون همه آن مطالب بکارمانماید بعضی از آنها را در اینجا خلاصه میکنیم :

در عهد پادشاهی یم همه کارها بهترین وجه بنیروی آذر فرنبغ^۳ و آذر کشسپ و آذر برزین انجام گرفت و او آذر فرنبغ را در آتشگاه کوه خرهومند^۴ در خوارزم که خود بنا کرده بود نهاد و آذر فرنبغ فریم را از دست دهاگ نجات داد . یم خواهر خود یمگ را بدیوی داد و خود از دیوان زنی گرفت و بدین وصلت از ترس دهاگ تن در داد . و در یم ساخت و آن درپارس در محل « سرووا »^۵ جای دارد . از یم و یمگ که برادر و خواهر بودند یک جفت بدنیا آمدند یکی نر و دیگری ماده که در يك زمان بدنیا آمدند و آندورا نام میرگ اثفیان^۶ و زیانگ زرشام^۷ بود که ازیشان نیز فرزندان پدید آمدند . « سپی تور » کسی است که با دهاگ همداستان شد و یم را بدو نیم کرد .

۱ - دینکرد کتاب ۹ فصل ۳۲ . ۲ - Yim-shêt . ۳ - Farnbagh .

۴ - Xurrahômand . ۵ - Yimag . ۶ - Sruvâ .

۷ - Ziyânag zarshâm . ۸ - Mîrag Athfyân .

یم تا آنوقت که فرّ ازوجدا گشت سلطنت میکرد و مدت سلطنت او ششصد و شاترده سال و شش ماه بود و صد سال پس از فرار خود نیز پنهانی سلطنت میکرد .
در بند هشتن آمده است که در آخر هزاره (یعنی پایان نخستین هزاره تاریخ بشر) دیوان یم را اره کردند . و یم (ورجمکرد) در جای پنهانیست و در آنجا نسل بشر از نو احیاء خواهد شد .

در داستان دینیگ از باران مر کوشان^۱ سخن آمده و گفته شده است : آخرین طریق نجات از باران مر کوشان پناه بردن به «وریم شت» است بدین معنی که سرزمینی است بنام ور جمشید که بوسیله آن و تحت نظریم صاحب گله های زیبا پسر ویونگهان جهان از نو دارای آدمیان و چهار پایانی که از بهترین نژادها هستند و درختان بلند و خوردنیهای گوارا خواهد شد و همه آنها بطریقی معجزه آسا پدید میآید تا جهان از نو مسکون شود و این موجودات تازه جای موجوداتی را که قبلا بوده اند میگیرند و این خود نوعی از رستاخیزست .

در همین کتاب یکجا از دعوی خدایی جمشید و گستن فر در نتیجه این گستاخی از او ، سخن رفته است .

در «مینوگ خرد» نیز جم و فریدون و کاوس هر سه از کسانی هستند که فنا ناپذیر و جاودانی خلق شده اند . یکی از وجوه اهمیت یم آنست که جم هورمه (خوب رمه - صاحب گله های خوب) پسر ویونگهان برای آفریدگان او هر مزد زندگی بمرگ ششصد ساله بی بوجود آورد چنانکه آنان بی زحمت و ترس و آسیب پیری زندگی میکردند ، اهمیت دیگر یم در اینست که او ورجمکرد را بنا نهاد ، در روایات چنین آمده است که چون باران مر کوشان باریدن گیرد همه مخلوقات او هر مزد در معرض تلف افتند . در این هنگام در این ور که یم بنا نهاد باز میشود و همه آدمیان و چهار

۱ - بنا بر روایات زردشتی در هزاره اوشیدر مر کوش Markôsh نامی بقدرت می رسد و دین پریشان (پریان) را آشکار میکند و با سه سال برف و باران و تابستانهای بسیار گرم نسل بشر و حیوانات و رستنیها را بر میافکند و تنها در ورجمشید آدمیان و جانوران و رستنیها از نو پدید می آیند و جهانگیر میشوند .

پایان و دیگر مخلوقات اوهرمزد از و بیرون می آیند و جهانرا از نو آبادان می سازند . سومین اهمیت یم در اینست که او آنکس را (یعنی تهمورث را) که این وجودش ریر (یعنی اهریمن) بلعیده بود از شکمش بیرون آورد و رجم کرد در کجا ساخته شده بود ؟ - یم و راداران و ج در زیر زمین بنا کرد و تمام انواع نطفه ها و تخمهای مخلوقات اوهرمزد از آد میان و چهار پایان بزرگ و چهار پایان خرد و مرغان و تمام مخلوقاتی که بهتر و گوارا تر بودند با آنجا برده شدند و هرچهل سال یکبار از هر جفت مرد و زن یک فرزند بوجود می آید و زندگی آنها سیصدسال بطول میانجامد و ایشانرا در آنجا رنج و زحمتی نیست . در کتاب سوم دینکرد چنین آمده است: پادشاهانی که در کردانی به جم و ویشناسپ شبیهند بهترین شاهانند . پادشاهی که همانند جم باشد کسی است که چون « یم شت » میان آد میان از همه برتر و بالاتر است چنانکه خورشید در میان ستارگان آسمانی ، و کسی است که نسبت به همه مخلوقات خوب نیکوکار و مهربان باشد . - در همین کتاب از کوتاه شدن دست دیوان در خراب کردن جهان سخن رفته و این کار بجمشید نسبت داده شده است .

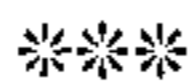
در کتاب هفتم دینکرد چنین آمده است که جمشید مردمان را بچهار طبقه روحانیان و جنگجویان و زارعان و پیشهوران تقسیم کرد و این چهار طبقه از آن هنگام پدید آمد و جهان را وسعت و رونق و آبادانی بخشید . جمشید تا آنجا که توانست آفریدگان اوهرمزد را فنا ناپذیر و جاودانی ساخت و از پیری و گرسنگی نجات داد . در روایات چنین آمده است که اهرمزد به جم گفت : « جهان مرا همینگونه وسعت و رونق ده و از من نگاهبانی و پادشاهی جهان را بپذیر و آنرا چنان دار که کسی نتواند دیگری را زخم زند یا ناسزا گوید . » جم نیز چنین کرد و بهمین سبب زمین راسه بار از آنچه بود فخر ساخت و در دوران پادشاهی خود جانوران و آدمیان را حیات جاوید بخشید و مخلوقات دیگر یعنی آب و گیاه و خوردنی را نیز از تباهی و فساد بر کنار کرد . و نیز در روایات چنین آمده که او جهان را بخرمی و زیبایی گروتمان (بهشت) گردانید و فرمان اوهرمزد و ررا بنا نهاد تا جهانیان از نیستی و فنا یی که زمستان مرگوشان پدید می آورد بر کنار مانند و باز در

روایات اعمالی بزرگ بجم منسوب شده است .

در جاماسپ نامگ سرگذشت جمشید چنین آمده است : از ویونگهان يك پسر و يك دختر بوجود آمدند که یکی یم و دیگری یمیک نام داشت . یم همان یمشت هورمه (صاحب گله‌های خوب) است که صاحب قدرت و نیرومند و بسیار پیروز بود . هر هفت کشور را باطاعت در آورد و هفتصد و هفتادسال و هفت ماه بر آد میان و دیوان پادشاهی کرد و در تمام این مدت ابرو باد و باران مطیع او بودند و او پادشاه دیوان و دروجان را فرمانبردار خود و پیرو آیین آد میان ساخت و مردمان بتدیروی در صلح و صفا زندگی میکردند . در پادشاهی جم از سرما و گرما و پیری و مرگ و رشکی که آفریده دیوانست اثر نبود و همه این آفات بنیروی او از میان رفت و هفت پرینگ (پری) را که از ستاره بی بستاره دیگر می تاختند گرفت و يك چشم از هر کدام بکند و بزندان افکند و سرما و گرما و هر چیز دیگر را حدی قرارداد و زمین را آبادان ساخت . هفتصد و هفتادسال و هفت ماه مطیع و فرمانبردار اهرمزد بود و آنگاه صدسال با یمیک در کنار دریا پنهان میزیست و چون خودستایی آغاز کرد و خویشان را خداوند شمرد از پیروزی و شکوه و فر خود بیفتاد و در دست ازدهاک ملعون که او را بیوراسپ نیز گویند گرفتار شد و او بیاری سپی تیور و بسی از دیوان ویرا با اریبی که هزار دنده داشت بدونیم کرد .

در آئو گمدنچا فقرات ۹۴-۹۶ این مختصر در باب جمشید آمده است

یمشت صاحب گله های خوب پسر ویونگهان بود که ششصد و شانزده سال و سیزده روز این جهان را از مرگ و پیری بر کنار داشت و از آفریدگان اهرمزد آز و نیاز را دور کرد . او نیز چون مرگ فرار سید تن بدان در داد و با مرگ مقاومت نیارست کرد .



تا کنون کوشیده‌ام بعضی از آنچه را که در اوستا و آثار پهلوی در باب جمشید وجود دارد در اینجا نقل کنم . اکنون باید از مجموعه این روایات و احادیث جمشید را چنانکه در ادوار پیش از اسلام می شناختند بشناسیم و سپس اطلاعات خود را با روایات اسلامی و شاهنامه مقایسه کنیم .

نام جمشید در اوستا ییم^۱ و در ودا و منظومه حماسی مهابهارت^۲ ییم آمده است. در کاتاها کلمه ییم تنها و بی هیچ صفت یاد شده است اما در دیگر قسمت‌های اوستا سه صفت تازه برای ییم ذکر شده که عبارتست از:

۱- شید. در اوستا خشت^۳ (xshaêta) صفت معروف و مهم جم است و گذشته از کاتاها در بیشتر و نزدیک تمام موارد این پادشاه را با صفت مذکور یاد می کنند. در معنی این کلمه میان خاورشناسان اختلافی وجود دارد. آندر آس خشت را فرمانروا ترجمه کرده و بهمین سبب کلمه «هور خشت»^۴ یعنی خورشید را شاه ستارگان معنی نموده است. لومل^۵ هم در این معنی با آندر آس همراه است چنانکه ییم خشت را جم شاه^۶ معنی کرده است. ظاهر آن این دانشمندان ریشه کلمه خشت را خش^۷ xshay دانسته اند و این همانست که در کلمه «خشایشی»^۸ کتیبه های هخامنشی دیده میشود. کلمه خشایشی در فارسی به شاه و «خشایشی خشایشیانم»^۹ بشاهنشاه بدل شده است. در پهلوی کلمه خشایشی به خشاه^{۱۰} و شاه بدل شد که در کلمه پاتخشاه و شاهان شاه دیده میشود. در اوستا از همین ریشه خش^{۱۱} مصدر خشی^{۱۲} یعنی فرمانروا بودن داریم و «خشیت و اخش»^{۱۳} یعنی گفتار شاهانه که معادل پهلوی آن «گوشن پاتخشاه» است.^{۱۴}

اما دسته دیگر از دانشمندان صفت خشت را بمعنی روشن و درخشان می دانند و البته عقیده اخیر بصحت نزدیکتر است زیرا شید در فارسی نیز با همین معنی استعمال شده است و اصل پهلوی این کلمه شت^{۱۵} است و «خ» در اینجا بنا بر قاعده عمومی

۱ - xshaêta - Hvar^{۱۶} ۲ - Lommel ۳ - Jama der könig

۴ - رجوع کنید به نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ش ۱۶۴. ۵ - xshâyathiya

۶ - xshâyathiya xshâyathiânam ۷ - xshâh ۸ - xshay

۹ - xshi ۱۰ - xshayat vaxsh ۱۱ - فرهنگ لغات اوستایی تألیف بلوشه ص ۶۰

۱۲ - shêt

حذف شده . حمزة بن الحسن در معنی شید می گوید این کلمه معنی درخشنده می دهد و بهمین جهت هم آفتاب را خورشید می گویند و چنانکه گویند جمشید از آن جهت بدین لقب خوانده میشد که از نور نوری ساطع بود^۱ . ابوعلی مسکویه در تجارب الامم خود تقریباً بر این طریق رفته و شید را بجای درخشنده و روشن روشنی و فروغ معنی نموده اما صاحب مجمل التواریخ عین عقیده و تفسیر حمزه را نقل کرده است^۲ . بعضی از دانشمندان که در اساطیر هند و ایرانی تحقیق کرده اند بر آنند که یم در آغاز کارب النوع آفتاب و جفت او ربه النوع ماه بود و ما در این باب در سطور آینده بحث خواهیم کرد .

۲ - دومین صفت مشهور جم در اوستا «دارنده گله های خوب» است . این صفت در موارد مختلف از اوستا آمده و لغت اوستایی آن «هوئو»^۳ است و معادل پهلوی آن «هورمگ»^۴ یعنی خوب رمه - دارنده رمه خوب .

۳ - سومین صفت عمومی جمشید در اوستا «زیبا» است که لغت اوستایی آن سریر^۵ است .

کلمه یم در پهلوی به یم بدل و شکل اخیر در فارسی جم شده است . تبدیل یاء به جیم در اینجا نتیجه یک اصل عمومی زبانهای ایرانیست که در بسیاری از جایهای دیگر هم می بینیم مثلاً در کلمه یاتوک و یامک که بجادو و جامه تبدیل یافته اند . - کلمه یم در سانسکریت ویم در اوستا بمعنی همزاد است^۶ .

پدر جمشید در ودا «ویوسونت» و در اوستا «ویونگهونت» است . اگر بعضی از از کلمات سانسکریت و اوستایی و فرس قدیم (مثلاً ماس و ماانگه و ماه) را باهم مقایسه کنیم با سانی می فهمیم که حرف سین سانسکریت در زبانهای ایرانی به هاء یا نگه^۷ ngli

۱ - سنی ملوک الارض ص ۳۱ ۲ - مجمل التواریخ ص ۲۵

۳ - Hvathwa ۴ - Huramag ۵ - Srira

۶ - یشتها تألیف آفتاب پورداود ج ۱ ص ۱۸۰ ۷ - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ص ۳۷ .

بدل میشود و از همینجا در می یابیم که چگونه ویوسونت سانسکریت به ویگهونت اوستا مبدل گردید. ویونگهونت در زبان پهلوی ویونگهان و در زبان فارسی و عربی ویونگهان و ویونجهان شد.

سرگذشت های خارق العاده یم درودا و مها بهارت، و یم در اوستا برخی را بر این تصور داشته است که: این پهلوان داستانی و خواهر او در بادی امر از خدایان قوم هند و ایرانی بوده و بعدها بشکل اشخاص داستانی در آمده اند. «ما کس هولر»^۱ آلمانی معتقد است که ویوسونت در یک روزگار خدای آسمان و دوفرزند توام او یم و یمی خدای روز و خدای شب بوده اند و «اهنی»^۲ آلمانی هم یم را خدای آفتاب و خواهرش یمی را خدای ماه دانسته است^۳ ولی این عقاید و انواع آنها در میان خاورشناسان چندان رواجی نیافته و بعضی بالصراحة آنها را مردود شمرده اند خاصه اوستاشناسان معتقدند که جم در اساطیر هند و ایرانی نخستین بشر بوده و بعدها بخصوص در اساطیر ایرانی بصورت پهلوان داستانی بزرگی در آمده است^۴ و حتی دارمستتر با محاسبات دقیق باین نظر میرسد^۵ که بنا بر مقایسه روایات اوستایی و پهلوی بایکدیگر تاریخ عالم درست از آغاز پادشاهی جمشید شروع میشود، باین ترتیب جمشید نه تنها اصالة نخستین شاه قوم ایرانیست بلکه نخستین بشر قوم ایرانی هم هست. بدین معنی که در آغاز کار نژاد ایرانی جمشید را نخستین بشر و نخستین شاه میدانسته است ولی بعدها داستانهای جدید تری در باب نخستین بشر (گیومرث) و نخستین شاه (هوشنگ یا تهمورث) بمیان آمد و بر داستانهای ملی افزوده شد و بدین ترتیب جمشید در ردیف سوم (اگر گیومرث را نخستین شاه ندانیم) و یا چهارم (اگر گیومرث را نخستین شاه فرض کنیم) قرار گرفته است.

اگر معنی یم را در سانسکریت و یم را در اوستا که معادل فارسی آن همزاد است مناط تحقیق قرار دهیم بعقیده دارمستتر نزدیک خواهیم شد و باین ترتیب یم و یمی

۱ - Max Müller - ۲ - Ehani - ۳ - کریستن سن: نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ص ۳۳.

۴ - Spiegel: Eränische Alterthumskunde I. s. 530. منقول از:

Darmesteter, Zend Avesta, II. p. 17.

۵ - دارمستتر، زنداوستا ج ۲ ص ۱۶.

سانسکریت و ییم و ییمگ اوستایی در حکم نخستین جفت بشر بوده و ظاهراً از لحاظ ریشه داستان و افسانه بامشیک و مشیانگ نزدیک و یکسانند بدین معنی که در اساطیر ایرانی بجای لفظ همزاد برای نخستین جفت بشر لفظ تازه تری که عبارت از فنا پذیر (مشیک) باشد انتخاب شد و آنگاه چون نام ییم در شمار پهلوانان درآمد با بسیاری از مشخصات نخستین بشری خود برقرار ماند ولی اثر داستانی ییمگ بتدریج از میدان رفته و از جزئیات برجای نمانده است. - استاد کریستن سن در این باب بحث مفصلی دارد و بعقیده این دانشمند با احتمال قوی جم و خواهر او در داستانهای هند و ایرانی نخستین جفت بشرند^۱.

اما «ور» که بنا بر تصریح اوستا و متون پهلوی در ایران ویج و یا بنا بر نقل بندهشن در میان پارس قرار داشته و سرزمین سعادت و شادگامی و بهشتی است که از دیده عالمیان پنهان باشد، نشانه یادگارها و خاطراتی است که ایرانیان از قدیمترین زادگاه خود داشتند. در میان دیگر اقوام هند و اروپایی نیز نظایر چنین جایگاه سعادت وجود دارد خاصه در ادبیات یونانی «باغ الیزه» و ادبیات سانسکریت (باغ خدایان) که در مها بهارت وصف آن آمده است و بین این باغ خدایان هندوان و در جمکرد ایرانیان قدیم شباهت فراوان وجود دارد^۲ منتهی چون در اوستا و آثار قدیم ایرانی جمشید فاقد جنبه الوهیت شد آنچه را که بزندگی او در وریا و یا به عبارت دیگر بیت المعمور ایرانیان بستگی دارد، بدوره شاهنشاهی وی نسبت داده اند و از آن جمله است بر کنار بودن جهان و جهانیان از تمام آفات و آلام.

جم پس از تهمورث بیش از نهصد و نزدیک هزار سال (وندیداد) و یا بنا بر اقوال دیگر ۶۱۶ سال و ششماه و سیزده روز (ائو کمدئچا) و یا ششصد سال و ششماه باضافه صد سال در اختفا (بندهشن) و یا ششصد سال و ششماه و شانزده روز (مینوگ خرت) در جهان پادشاهی

۱ - نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ص ۳۷ بیعد.

۲ - در باب ور Var رجوع کنید به تحقیقات دقیق و مفصل آرتور کریستن سن در ج ۲ نخستین بشر و نخستین

کرد. در دوره پادشاهیش از سرما و گرما و پیری و مرگ و آزار نری نبود. همه کس بهیات جوانان پانزده ساله بودند. جم سلطنت مطلق همه کشورها، آدمیان، دیوان و پریان رسید و از دیوان ثروت و رونق و اعتبار و گله‌ها و آسایش را سبب کرد و چهار گناه یعنی مستی و دوستی دروغین و بد کیشی و خود پرستی را از جهان بر انداخت تا در نتیجه فنا و زوال از جهان رخت بر بست و همه موجودات در عهد او از مرگ بر کنار ماندند و همین امر نتیجه آن شد که شماره ساکنان زمین بسرعت رو بفرونی نهاد و تنگی جای پدید آید و او ناچار شود که زمین را سه بار و در هر بار یک مرتبه بیش از آنچه بود فراخ سازد.

بنا بر روایات قدیم جمشید نخستین شاه یا از نخستین شاهان بزرگ است که زندگی اجتماعی را مرتب ساخت و چهار طبقه بوجود آورد و آنها عبارتند از آثرونان^۱ (آذربانان، روحانیان) و ارتشتاران^۲ (جنگجویان) و واستریوشان^۳ (دهقانان) و هوتوخشان^۴ (پیشه‌وران). تقسیم طبقات اجتماعی بچهار صنف دلیل بزرگ است بر اینکه این افسانه اخیر جدید و متعلق بدوره ساسانی است زیرا در روایات قدیم تراوستایی طبقات اجتماعی از سد تجاوز نمی‌کند و آنها بنا بر گناه عبارتند از ۱- خواتو^۵ یعنی رزمیان^۶ - و رزن^۷ یعنی برزگران و آئیریامن^۸ یعنی روحانیان و بنا بر سایر قسمت‌های اوستا آثرونان^۹ و واستری^{۱۰} و رتشتار^{۱۱} معادل این سه کلمه در زبان پهلوی آثرونان و واستریوشان و ارتشتاران است و بعدها در عهد ساسانیان طبقه اخیر خود بدو دسته و استریوشان و هوتوخشان چنانکه دیده ایم تقسیم شد. در شاهنامه اسامی این سه گروه کاتوزیان (گروهی که کاتوزیان خوانیش) و نیساریان (همی نام نیساریان خواندند) و نسودی (نسودی سه دیگر گروه را شناس) و اهنوخوشی (چهارم که خوانند اهنوخوشی) است و علی الظاهر در نقل این اسامی تحریفاتی صورت گرفته است و یا نسخه اساس فردوسی مخدوش بود و در بعضی موارد نیز نسخا دخالت‌هایی کرده‌اند. مصراع

vâsrttriôshân - ۳

Artêshârân - ۲

Âthrvanân - ۱

Vêrezêna - ۶

Xvaêtu - ۵

Hutuxshân - ۴

Âthrvan - ۸

Airyâman - ۷

Rathaêshâr - ۱۰

Vâstrya - ۹

«گروهی که کاتوزیان خوانیش» ظاهراً چنین بود: «گروهی که آتورپان خوانیش». در ریشه کلمه نیساری متحیرم بعضی آنرا از کلمه «نی» دانسته و نیسار را نیزه‌ور ترجمه کرده‌اند و نسودی را نیز از پسو و فسو^۱ دانسته که صفت کشاورز و شبانست.^۲ اهنو خوشی محققاً هو تو خوشی و یا باشکالی نزدیک بهمین هیأت بوده است.

ییم نخستین شاهی است که شهرها و دههارا بنا نهاد و نخستین کسی است که خوردن گوشت را بآدمیان آموخت و بدین ترتیب چنانکه در کاتاهای آمده است در شمار گناهکاران در آمدوازین حیث میان ییم و مشیگ شباهتی وجود دارد با این فرق که مشیگ با همزاد خود مشیانگ مرتکب گناه گوشت‌خواری شد و ییم این گناه را بدیگران آموخت. این کار در شاهنامه باهریمن منسوبست و اوست که نخستین بار گوشت‌خواری را بضحاك پادشاه تازیان آموخت. بهر حال این گناه یکی از علل سقوط پادشاهی جمشید است. یکی دیگر از علل تباهی کار او که در یشت ۱۹ فقره ۳۳ آمده آنست که او دروغ زنی پیشه کرد و در شاهنامه هم این مطلب بشکلی که قبلاً دیده‌ایم آمده است. با این دروغ که بنا بر نص شاهنامه و داستان دینیک گسستن از اورمزد و پیوستن باهریمن و دعوی خدایی بود فر از جمشید دور شد و مرگ و بدبختی بآدمیان روی آورد و ایشان بر روی زمین گمراه گردیدند و بمهاجرت پرداختند و در دشتها و کوه‌ها بسی از ایشان از میان رفتند. چون جمشید فر را از دست داد در جهان آواره و سرگردان گشت و دیر گاهی پنهان بسر میبرد تا سرانجام در آخر هزاره نخست بدست دیوان که گماشته و یار اژی‌دهاک بودند افتاد و بتدبیر «سپی تیور» با ارببی که هزار دندان داشت بدو نیم شد.

سپی تیور^۳ که نامش در ادبیات پهلوی سپی‌تور^۴ آمده بنا بر تصریح بندهشن برادر تهمورث و جم بود در صورتیکه در یشت ۱۹ چنین نیست و شاید نسبت دادن این مرد بخاندان

۱ - Fasû - مستفاد از یادداشت‌های آقای پورداد استاد دانشگاه تهران

۲ - بندھشن فصل ۳۱ فقرات ۳ - ۵

۳ - Spityûra یشت ۱۹ فقره ۴۷

جمشید در ادوار متأخر و جدید صورت گرفته باشد. سپی تیور را « دوهارلسه » سپید سینه ترجمه کرده است^۱.

جمشید در روایات پهلوی چنانکه دیده‌ایم پسر ویونگهان و از اعقاب هوشنگ است و تهمورث برادر اوست. در این باب مطالب بسیاری از کتب اسلامی مانند تاریخ طبری و تجارب الامم و تاریخ حمزه اصفهانی و مجمل التواریخ با ماخذ پهلوی موافق است اما بنا بر برخی ماخذ دیگر اسلامی جم پسر تهمورث و جانشین اوست و از آن جمله است شاهنامه و بهمین جهت هم در شاهنامه نامی از ویونگهان نیامده. در آثار پهلوی غیر از تهمورث برای جمشید دو برادر دیگر بنام نرسیگ یا نرسیس یا نرسی - و سپی تور ذکر شده است. از تهمورث و سپی تور در اوستا نشانی می‌یابیم اما هیچیک از آندو در این کتاب برادر جمشید شمرده نشده‌اند و از نرسیگ مطلقاً نامی در اوستا نیامده است.

در آثار پهلوی برای جمشید سه خواهر یاد کرده‌اند بنام یمگ^۲ و ار نوک^۳ و سنگهوک^۴. نام دو خواهر اخیر کمتر از یمگ آمده و حتی در اوستا این دو تن که از آنان چند بار یاد شده خواهر جمشید دانسته نشده‌اند. سنگهوک و ار نوک در اوستا نام دوزن ضحاک است که در فقره ۲۴ از یشت ۱۵ یعنی رام یشت و چند مورد دیگر آمده. در این موارد نامی از جمشید نیست و ظاهراً انتساب آندو به جمشید بعدها صورت گرفته است. نام این دوزن در شاهنامه ارنواز و شهر ناز شده که ضحاک هر دو را بزنی گرفتند و دو سپس فریدون آندورا ازور بود. داستان تعلق فریدون به ارنواز و شهر ناز نیز چنانکه خواهیم دید چند بار در اوستا تکرار شده و فریدون همواره آرزوی ربودن آندو را از ضحاک می‌کرده است.

از یمگ و جمشید بنا بر روایات پهلوی پسر ی بنام میرگ اثفیان^۵ و دختری بنام

۲ - Yimag

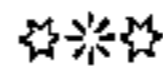
۱ - C. de Harlez اوستا ص ۵۴۸

۴ - Sanghvak

۳ - Arenavak

۵ - Mirag Athfyan

زیانگ زرشام^۱ بوجود آمد که ذکر آن در آثار منقول پهلوی گذشته است. اثنیان جد
اعلای فریدون و مؤسس خاندان اثنیان است.



نویسندگان اسلامی برخی تحت تأثیر سیر الملوکها یا آثار و روایات پهلوی و
ایرانی و برخی تحت تأثیر تصورات و مقایسه‌ها و روایات دوره اسلامی هر یک شرح احوالی
از جمشید یا جم‌الشید ترتیب داده‌اند. بعضی ازین نویسندگان جمشید را همان سلیمان
نبی دانسته‌اند زیرا از بعضی جهات میان این دو مشابهتی وجود دارد. برخی نسب او را
چنین بیان کرده‌اند: جمشید پسر ویونجهان پسر ارفحشد (یا ایران) پسر سام پسر نوح^۲.
شرحی که طبری از احوال جمشید بیان کرده از بعضی جهات بروایات پهلوی و از بعضی
جهات بشاهنامه فردوسی نزدیک است و این امر مدلل می‌دارد که مأخذ فردوسی از
خداینامه های پهلوی چندان دور نبود. بلعمی جمشید را مانند خورشید فروزنده و
صاحب پادشاهی هزار ساله دانسته و سخنان او نیز از بسیاری جهات بروایات قدیم
تزدیک است.

مسعودی^۳ از جمشید اطلاعات مختصری داده و گفته است جمشید کسی است که
طوفان در عهد او اتفاق افتاد و این روایت ظاهراً از روایت اوستایی در باب سبب بنای
ورجمکرد متأثر است.

از سنی ملوک الارض حمزه مطلب تازه‌یی در باب جمشید بدست نمی‌آید جز آنکه
سلسله نسب جمشید در این کتاب بعین از روایات پهلوی مأخوذ است^۴.
ثعالبی^۵ مطالبی را نظیر مطالب شاهنامه با آنکه تفاوت نقل کرده و اشتباه کسانی

۱ - Zyânag Zarshâm

۲ - اخبار الطوال ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری چاپ Guirgass لیدن ۱۸۸۸ ص ۴

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۲ - ۱۱۳ و ج ۴ ص ۴۵ - ۴۶ و کتاب التنبیه والاشراف ص ۸۵

۴ - تاریخ حمزه ص ۲۴ و ۱۳ - ۲۵ و ۳۱

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۱۱۰ و ۱۱۵ و ۱۶

را که میان جمشید و سلیمان فرقی نمی‌نهادند یادآور شده‌است. در باب آیین نهادن جشن نوروز سخنان ثعالبی بامطالب شاهنامه تفاوتی ندارد.

بیرونی^۱ در شرح نسب جمشید و درباره جشن نوروز و جشن «سیرسور» (روز چهاردهم دی) توضیحاتی در باب احوال این شاه داستان داده‌است. بیرونی مدت سلطنت جمشید را بیروی از بعض نویسندگان متون پهلوی ۶۱۶ سال و دوره اختفاء ویرا صدسال نگاشته و نسب جمشید بنا بر نقل او چنین است: جم‌ملقب به‌شید پسر ویونجهان پسر اینکهد پسر هوشنگ.

صاحب مجمل‌التواریخ^۲ گوید: جمشید، نام او جم بود اما آن نیکویی و روشنایی که از وی تافتی جمشید گفتندش و شید روشنی (ظ: روشن) باشد چنانکه آفتاب را خور گسوند و خورشید یعنی آفتاب روشن. اندر شاهنامه پسر طهمورث گفتست ولیکن درست‌ست که برادرش بودست و نسب ظاهرست «و بنا بر این با توجه بنسب طهمورث نسب جمشید در مجمل‌التواریخ چنین است: جمشید بن ویجهان (ویونجهان) بن ابور کهد (ایون کهد) بن هور کهد (هون کهد) بن اوشهنج. صاحب مجمل نسب خاندان پهلوانی سیستان را همه جا بجمشید رسانیده‌است و این چنانکه میدانیم در حماسه‌های ملی ما همچنین است و این نسب نامه در کرشاسپ نامه و سامنامه بتفصیل آمده - مدت سلطنت جمشید در مجمل‌التواریخ ۷۱۶ سال ضبط شده و این مستند است بر سلسله‌یی از روایات پهلوی که سلطنت جمشید بنا بر آنها ۶۱۶ سال بوده و مدت صدسال اختفاء او نیز بر آن اضافه میشده است. در مجمل‌التواریخ از عصیان ضحاک بر جمشید و گریختن جم‌بزابلستان و مزاجت با دختر شاه زابلستان و آوردن فرزندی از او بیروی از کرشاسپ نامه سخن رفته و چنین آمده است که پس از گریختن از زابلستان جمشید به هندوستان رفت و در یکی از نواحی آن صدسال پادشاهی کرد تا مهراج (مهراجه) هندوان بفرمان ضحاک با او بسیار حرب کرد و اسیرش نمود و پیش ضحاک کش آوردند و باستخوان ماهی که اره را

۱ - آثار الباقیه ص ۱۰۳-۱۰۶-۱۰۸-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۶

۲ - مجمل‌التواریخ والفصص ص ۲۵-۳۹-۸۹

ماند بدونیم کردندش. عمارت‌های وی را قیاس نیست و از جمله مدینه طیفون (طیسفون) بود از مداین. اندر عهد جمشید هود علیه السلام پیغامبر بود (این روایت نیز در کراسپنامه آمده و بنا بر آن هود عقد ازدواج میان دختر کورنگ و جمشید را بست). بر روی هم در آثار اسلامی مطلب تازه و مهمی جز آنچه در ماخذ قبل از اسلام می‌بینیم در باره جمشید وجود ندارد و در بعضی از این کتب آثاری از روایات پهلوی مشاهده می‌شود و بعضی مانند اینکه از يك اصل (ظاهراً خداینامه = سیرالملوک) بنقل روایات پرداخته باشند در اصول مطالب با هم شریکند. بعضی از مورخان هم چنانکه گفته‌ام بنقل روایات معمول تازه‌یی در باب جمشید همت گماشتند. در بیشتر این کتابها نوروز جشن بزرگ ملی ایران را بجمشید نسبت داده و ایجاد طبقات چهارگانه اجتماعی، منکوب ساختن دیوان، ایجاد شهرها، آموختن صنایع و فنون مختلف و بعضی از علوم و بسی از اینگونه چیزها را بدو منسوب داشته‌اند و بجز در باب نسب جمشید در بسیاری دیگر از جزئیات احوال جمشید می‌توان تناسب و قرابتی بین روایت شاهنامه و روایات سایر تواریخ معتبر قریب‌های اول اسلامی مانند تاریخ طبری و غرر اخبار ملوک‌الفرس ثعالبی و کتابهای مسعودی و حمزه و بیرونی احساس کرد و این امر میرساند که نویسندگان شاهنامه ابومنصوری بنسبت فراوانی تحت تأثیر خداینامه دوره ساسانی واقع بوده‌اند. روایات خداینامه هم در باب جمشید همچنانکه با سانی دریافته میشود مستقیماً و یا من غیر مستقیم تحت تأثیر روایات پهلوی و اوستایی قرار داشته و ظاهراً نخبه و برگزیده‌یی از مجموع آنها بوده است.

استاد کریستن سن با دقت در تواریخ مهم اسلامی مانند تاریخ طبری و ثعالبی و مسعودی و حمزه و مطهر بن طاهر المقدسی و مجمل التواریخ و کراسپنامه و دینوری و بیرونی و ابوعلی مسکویه و شاهنامه فردوسی و مقابله آنها با یکدیگر تصور کرده است که در خداینامه در باب جمشید چنین نگاشته بود^۱:

پس از تهمورث یم (جم) بسلطنت رسید که بر اثر زیبایی و درخشندگی او را شید

یعنی درخشنده لقب کردند . جمشید برادر تهمورث و پسر یونگهان پسر اینگهت^۱ پسر اینگهت^۲ پسر هوشنگ بود و بر هفت کشور سلطنت داشت و دیوان و آدمیان را بفرمان آورد و چون بر تخت سلطنت نشست چنین گفت : «فر آیزدی با من یاراست و من پادشاه شمام . نیکوکاران را پاداش نیک می‌دهم و بدان را از بدی باز می‌دارم » . در پنجاه سال نخستین از سلطنت خویش خنجر و زره و سلاحهای دیگر را ساخت . در پنجاه سال دوم تا سال صدم از سلطنت خویش بمردم رشتن ابریشم و پنبه و پشم و کتان و آنچه رشتن را شاید ، و پدید آوردن پوشیدنی را ، از آنها آموخت . از صد تا صد و پنجاهمین سال سلطنت خویش مردم را بچهار دسته تقسیم کرد : دسته اول آثرونان (آذربانان) یعنی روحانیان ، دسته دوم ارتشتاران یعنی سپاهیان . دسته سوم و استریوشان یعنی کشاورزان . دسته چهارم هوتوخشان یعنی پیشه‌وران و اهل حرفه و بهر یک از این چهار گروه فرمان داد که بکار خود مشغول باشند و یکی از این چهار گروه یعنی ارتشتاران را بخدمت خود موظف ساخت . از سال صد و پنجاهم تا دویست و پنجاهمین سال سلطنت خویش بسر کوبی دیوان سرکش و مطیع ساختن ایشان پرداخت و سپس از سال دویست و پنجاهم تا سال سیصد و شانزدهم دیوان را بقطع احجار و ساختن آجر و بنای خانه و گرما به‌واداشت و بر آوردن جواهر را از کوه و دراز دریا بدانان آموخت و دیوان این همه کارها را انجام دادند . علاوه بر این جمشید انواع عطرها را ساخت و بانهیة اقسام دارو ها علم طب را پدید آورد . سپس بدیوان فرمان داد که تختی تعبیه کنند و چون ساختند آنرا بردوش گرفتند و از دماوند بیابل بردند . مردم از دیدن او که بر تخت خود چون خورشید می‌درخشید بحیرت افتادند و پنداشتند که او خورشید آسمانیست و در یکروز دو خورشید در آسمان پدیدار شده است . این امر در روز اهرمزد (نخستین روز) از ماه فروردین واقع شد و از این روی مردم بر گرد تخت او جمع شدند و همگان گفتند این روز نو است (یا : نوروز است) و جم فرمان داد که اینروز و پنجروز پس از آن را جشن گیرند و در روز ششم یعنی در روز خرداد گفت که چون اهرمزد از

کار مردمان خرسند شده است آنان را از بیماری و مرگ و سرما و گرما و پیری و آزر که آفریده دیواست بر کناره‌ی دارد . سیصدسال تمام از مرگ اثر نبود و مردم از فقر و اندوه و بیماری و آزر درامان بودند و کس از سرما و گرما رنج نمی برد . اما پس از این ایام جم فریفته دیوان شد و غرور سلطنت بدوراه یافت و گفت من تنها فرمان‌روای جهانم و مرگ و محنت را از جهان من دور کردم و از این روی همه باید مرا چون خداوند بپرستند . هیچکس از حاضران یارای جواب نداشت و از نیروی همه در برابر این ناسپاسی خموش نشستند . چون جمشید چنین گفت فر از او بگسست و فروهرانی که او را نگاهبانی می کردند از وی دور شدند و جهان پر از آشوب گشت و همه بر او بشوریدند و دهاک که بیوراسپ نیز نامیده می شود از اقصای مملکت او برخاست و بر او تاخت و جمشید که تا این روز کار ششصد و شانزده سال و شش ماه فرمانروایی کرده بود از برابر دهاک بگریخت و صدسال پنهان بود ولی سرانجام نزدیک دریای چین اسیر شد و بدست دهاک افتاد و اوویرا باره بدو نیم کرد .

۵ . ضحاک

بروایت فردوسی بعهد جمشید در دشت سواران نیزه گذار (عربستان) نیکمردی بنام مرداس بود که پسری زشت سیرت و ناپاک و سبک‌ماز اما دلیر و جهانجوی داشت بنام ضحاک که چون ده هزار اسپ داشت او را پهلوی بیوراسپ می خواندند . این بیوراسپ بفریب ابلیس (اهریمن) پدر خویش مرداس را کشت . آنگاه ابلیس بصورت جوانی نیکروی بر او ظاهر شد و خوالیگر او گشت و بدوسه از کتفین او دو مار بر آورد و پنهان گردید و باز بهیات پزشکی بر او پدیدار شد و گفت چاره آن دو مار تنها سیر داشتن آنهاست بامغز مردم و باید دوتن از آدمیان را هر روز کشت و از مغز ایشان خورش بدین دو مار داد و مراد اهریمن از این چاره گری آن بود که نسل آدمیان بر افتد و از ایشان جهان پرداخته آید . در این هنگام ایرانیان بر جمشید بشوریدند و ضحاک را بسلطنت برداشتند . جمشید از پیش او بگریخت و پس از صد سال گرفتار و باره بدو نیم شد . ضحاک هزار سال پادشاهی کرد و دو